

کاوشی در اصول اخلاقی گزارش
«آینده مشترک ما»*

توسعه پایدار

درنگی در گزارش کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه

نوشته: اولاف لانگ هلیف
ترجمه: جمال محمدی

چکیده

مفهوم توسعه پایدار همزمان با انتشار گزارش «آینده مشترک ما» توسط «کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه»^۱ در سال ۱۹۸۷، در دستور کار برنامه بین‌المللی قرار گرفت. گرچه از آن زمان تا کنون توجه زیادی به خود ایده توسعه پایدار معطوف شده است، چارچوب مفهومی گسترده‌تر این ایده (که از طریق آن کمیسیون مذکور می‌خواست به منظور ایجاد بنیانی برای مشارکت و همکاری جهانی، سیاست‌های زیست محیطی را با راهبردهای توسعه ادغام کند) در اغلب ادبیات مربوطه نادیده گرفته شده است. هدف مقاله حاضر ارائه تفسیری از گزارش «آینده مشترک ما» است که در آن مفهوم توسعه پایدار با چارچوب گسترده‌تر پیش‌زمینه‌های هنجارین و مفروضات تجربی پیوند می‌خورد. ساختار بحث در راستای نشان دادن این نکته است که رابطه بین توسعه پایدار و رشد اقتصادی بیش از حد مورد تأکید قرار گرفته است و سایر ابعاد چارچوب هنجارین نادیده گرفته شده‌اند. عدالت اجتماعی (هم درون نسلها و هم بین نسلها)، همبستگی انسان‌مدارانه، نگرانی درباره فقرای جهان، و توجه به محدودیت‌های زیست محیطی توسعه جهانی، سایر ابعاد توسعه پایدار را شکل می‌دهند؛ ابعادی که در واقع به نابرابری فزاینده بین شمال و جنوب ربط دارند.

* منبع:

Oluf Langhelle (1999), "Sustainable Development: Exploring the Ethics of 'Our Common Future'", in "International Political Science Review", Vol. 20, No. 2, 129-149.

اولاف لانگهلیف، پژوهشیار در ProSus (برنامه تحقیق و تدوین اجتماع پایدار، کمیسیون تحقیقاتی نروژ (Council of Norway) و دانشجوی دکترا در دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه اسلو است. او همچنین کمک‌ویراستار بسیاری از کتب و گزارش‌های مرتبط با موضوع توسعه پایدار بوده است.

1. World Commission on Environment and Development

مقدمه

در سال ۱۹۷۸، کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه (WCED) گزارش خود با عنوان گزارش «آینده مشترک ما» را منتشر ساخت. از آن زمان تاکنون، تعداد زیادی از معانی و تفاسیر گوناگون از مفهوم توسعه پایدار کم و بیش پدید آمده‌اند. برخوردهای متعددی که نسبت به گزارش «آینده مشترک ما» صورت گرفته است، به شدت انتقادی بوده‌اند؛ این گزارش هم مبهم و متناقض و هم به عنوان چیزی تلقی شده است که از تشخیص مکانیسم‌ها و تغییرات لازم برای تحقق توسعه پایدار ناتوان است.

این ادعاها اغلب با این دیدگاه مرتبط‌اند که می‌گوید گزارش «آینده مشترک ما» حاوی نوعی تعصب برای رشد اقتصادی است. در معنایی سر راست و روشن، این امر بی‌تردید درست است. این گزارش آشکارا بر «امکان‌پذیری برهه جدیدی از رشد اقتصادی» گواهی می‌دهد (WCED، ۱۹۸۷، ص. ۱). اما کمیسیون در واقع کدام نوع از رشد اقتصادی را تجویز می‌کند؟ چه نوع رشدی با توسعه پایدار سازگار و همساز تلقی می‌شود؟ به اعتقاد من پاسخ به این سؤال به اندازه کافی واضح است: «دنیا باید به سرعت راهبردهایی طراحی کند که به ملت‌ها اجازه دهند از فرایندهای کنونی و اغلب زیان‌آور رشد و توسعه خویش فراتر روند و در مسیرهای توسعه پایدار گام بردارند» (WCED، ص. ۴۹). بدین ترتیب پرسشی کلیدی مطرح می‌گردد: چه نوع تغییراتی (سیاسی و اجتماعی) از مفهوم توسعه پایدار نتیجه می‌شود؟

طبق دیدگاه چارلز تیلور (۱۹۸۵) تفسیر کوششی است برای وضوح بخشیدن و فهم کردن موضوع مورد مطالعه. هدف تفسیر وضوح بخشیدن به «انسجام یا معنای پوشیده» در یک متن است که به نحوی از انحا «آشفته، ناقص، مبهم، یا ظاهراً متناقض» است (تیلور، ۱۹۸۵). در حالی که بسیاری استدلال کرده‌اند که گزارش «آینده مشترک ما» حاوی این ویژگیها است، فقط معدود افرادی واقعاً کوشیده‌اند به معنای فوق تفسیری از این گزارش ارایه کنند. در عوض، این گزارش به طور جدی در چارچوب مجادلات مربوط به «محدودیت‌ها و موانع رشد» تفسیر شده است، یعنی همان مجادلاتی که قبل از پخش گزارش کمیسیون بر گفتمان زیست محیطی مسلط بود.

با این همه، سیطره موضوع سازگاری بین توسعه پایدار و رشد اقتصادی سبب نادیده گرفتن چارچوب گسترده‌تر توسعه پایدار شده است. چارچوبی که کمیسیون تلاش کرد در قالب آن سیاست‌های زیست محیطی و راهبردهای توسعه را در هم ادغام کند. هدف مقاله حاضر طرح این استدلال است که بخش عظیمی از معنای اصلی (و تمایز) اندیشه‌های توسعه پایدار به دلیل تأکید بیش از حد و تفسیر غلط موضوع رشد نادیده گرفته شد. در حالی که رابطه بین توسعه پایدار و رشد اقتصادی بخش عمده‌ای از پیام گزارش «آینده مشترک ما» است، بدون تردید کل پیام نیست. به همین دلیل، هدف مقاله حاضر نشان دادن این نکته است که گزارش «آینده مشترک ما» بسیار بیشتر از آنچه که هواداران و منتقدانش از آن آگاه باشند، منسجم و بالقوه رادیکال است.

کمیسیون جهانی استدلال کرد که گر چه تفاسیر مربوط به پایداری در بین کشورها متفاوت است، لیکن این تغییرها باید «در مولفه‌های کلی ویژه‌ای مشترک باشند و باید درباره مفهوم بنیادین توسعه پایدار و یک چارچوب راهبردی گسترده برای رسیدن به این توسعه باهم به توافق برسند» (WCED، ص. ۴۳). این مقاله به این «مولفه‌های کلی» می‌پردازد. چگونه این «مفهوم بنیادین» باید فهم شود؟ «چارچوب راهبردی گسترده» برای رسیدن به توسعه پایدار کدام است؟ این موضوعات در قالب همان رویکرد مورد استفاده و روبرگ و ویگل بررسی خواهند شد؛ یعنی از راه تحلیل مفاهیم و پیوندهای محتمل آنها در عین توجه به پیش زمینه‌های مفهومی و هنجارمند و روابط مضموری که آن چارچوب را بر می‌سازند بهتر می‌توان به این موضوعات وضوح بخشید (وربورگ و ویگل، ۱۹۹۷).

قرار دادن گزارش کمیسیون براندلند در پس‌زمینه آن

نقطه شروع یا ملاک فهم گزارش «آینده مشترک ما» بررسی حیطه اختیار و محدوده کار کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه است. وظیفه‌ای که مجمع عمومی سازمان ملل بر عهده این کمیسیون نهاد تدوین و طراحی یک «دستور کار جهانی برای تغییر» بود (WCED، ص. ix). این وظیفه در پیشگفتار براندلند به عنوان «فراخوان ضروری» مجمع عمومی تعریف شده است، «فراخوانی» متشکل از چندین وظیفه فرعی.

نخست، «پیشنهاد راهبردهای زیست-محیطی بلند مدت برای رسیدن به توسعه پایدار در

حوالی سال ۲۰۰۰ و بعد از آن). دوم، «پیشنهاد شیوه‌هایی که از طریق آنها نگرانی برای محیط زیست به نوعی همکاری بزرگتر میان کشورهای در حال توسعه و همچنین بین کشورهای بدل گردد که در مراحل متفاوتی از توسعه اجتماعی و اقتصادی قرار دارند، و به علاوه سبب دستیابی به اهداف مشترک و متقابلاً سود بخشی گردد که در راستای توجه به رابطه بین مردم و منابع و محیط زیست و توسعه هستند». سوم، «بررسی شیوه‌ها و ابزارهایی که از طریق آنها جامعه بین‌المللی بهتر و مؤثرتر می‌تواند به دغدغه‌های زیست محیطی بپردازد». چهارم، «ایضاح و تعریف تفاسیر مشترک از مسایل زیست محیطی بلندمدت و تلاش‌های متناسب مورد نیاز برای حل موفقیت‌آمیز مسایل مربوط به حمایت و تقویت محیط زیست، و تعریف یک برنامه بلندمدت برای عمل در طول دهه‌های آتی، و تعریف اهداف الهام بخش برای جامعه جهانی» (WCED، ص. ix).

این ملاک یا چارچوب داوری برای فهم گزارش «آینده مشترک ما» اهمیت بسیار و چندگانه‌ای دارد. می‌توان گفت که این حکم نوعی طرح آغازین به دست می‌دهد. این طرح آغازین سؤالاتی را دربرمی‌گیرد که بناست کمیسیون به آن پاسخ دهد (یافتن راهبردها، تشویق همکاری، تعیین و تعریف تعابیر مشترک و اهداف الهام بخش برای جامعه جهانی)، و فهم و برداشتی (اولیه) از چیستی مسأله (یعنی فقدان راهبردهای مؤثر، فقدان همکاری، نبود یا تقریباً نبود تعابیر مشترک و اهداف الهام بخش) و سرانجام نوعی فرا نظریه برای ارزیابی خود گزارش (یعنی اینکه آیا کارش را به انجام می‌رساند؟) در اختیار ما قرار می‌دهد.

افزودن بر این، خود این ملاک یا فرمان را می‌توان آزادانه تفسیر کرد. به رغم آنکه این حکم بر مبنای «توسعه پایدار» فرموله شد، در بدو امر به هیچ وجه واضح نبود که منظور ما از این اصطلاح چیست. این اصطلاح فقط در چند سند و کتاب دانشگاهی قبلاً استفاده شده بود، اما در آن هنگام هیچ تعریف قابل ارجاعی از آن وجود نداشت (برای دیدن نظرات مختلف درباره ریشه این مفهوم، نگاه کنید به ورستر، ۱۹۹۳؛ اودیوردان، ۱۹۹۳؛ مک مانوس، ۱۹۹۶؛ یاکوب، ۱۹۹۶؛ و مورکات، ۱۹۹۷). این تا اندازه‌ای توضیح دهنده اهمیت و وزنی است که گزارش مذکور به تعریف توسعه پایدار می‌دهد. با این حال، حتی واقعیت مهم‌ترین است که کمیسیون به آن نوع آزادی معنایی واقف بود که به صورتی دیگر از آن برخوردار نمی‌بود. به رغم اینکه مسایل و مشکلات زیست محیطی در این حکم یا فرمان مطرح شدند، برخی به وضوح خواستار

طرح قوی تر این مسایل و مشکلات در این حکم بودند. پاسخ براندلند در اینجا هم به لحاظ معنای توسعه پایدار و هم برای درک این نکته مهم است که کمیسیون به چه شیوه‌ای آن حکم را تفسیر کرد:

«زمانی که در سال ۱۹۸۲ مفاهیم مورد ارجاع کمیسیون‌ها به طور اساسی بحث و بررسی شد، افرادی بودند که می‌خواستند بررسی‌ها و ملاحظات این کمیسیون فقط به «موضوعات زیست محیطی» محدود گردد. این اشتباه بزرگی بود. محیط زیست به صورت حوزه‌ای جداگانه از کنش‌ها و آرزوها و نیازهای بشری وجود ندارد و تلاش برای تعریف آن به طور مجزا از مسایل انسانی، نوعی معنای ضعیف حاکی از سادگی و خامی به واژه «محیط زیست» در پاره‌ای محافل سیاسی بخشیده است» (WCED، ص. ix).

براندلند سپس این بعد از کار کمیسیون را به عنوان شیوه‌ای از جدی گرفتن شکایت فزاینده در کشورهای در حال توسعه نسبت به دغدغه‌های زیست محیطی غرب تبیین کرده است. سانی رامفال به عنوان یکی از اعضای کمیسیون یکی از حامیان اصلی این دیدگاه است و مدعی (طبق نظر براندلند، ۱۹۹۷، ص. ۷۸) است که طرفداران محیط زیست «بیش از آنکه نگران انسان‌ها باشند نگران خرس‌های پاندا هستند، و بیشتر نگران افزایش تعداد دوچرخه‌ها در جهان سوم هستند تا نگران اینکه ما باید واگن‌های باری داشته باشیم». این جهت‌گیری آشکارا به اتخاذ رویکردی توسعه-محور درون کمیسیون کمک کرده است و اغلب گزارشگران را بر آن داشته است تا تصور کنند که گزارش مذکور بیش از حد انسان‌مدارانه است (آدامس، ۱۹۹۰؛ کیرکبی، اکیفی و تایمبرلیک، ۱۹۹۵؛ لافرتن و لانگهلی، ۱۹۹۵؛ رایید، ۱۹۹۵). فی‌المثل، این گزارش اعلام می‌کند که «پیام ما [اولاً و بالذات] خطاب به مردم است، مردمی که رفاه آنها هدف غایی تمام سیاست‌های توسعه و محیط زیست است» (WCED، ص. xic).

روش دیگر فهم این جهت‌گیری این است که آن را گونه‌ای واکنش به نقدی بدانیم که از سال ۱۹۸۰ از گزارش «راهبرد حفظ منابع جهانی»^۲ (WCS) قبلی به عمل آمد (۱۹۸۰، IUCN/UNEP/WWF) این گزارش (یکی از اولین گزارش‌هایی که از واژه «توسعه پایدار»

2. World Conservation Strategy (WCS)

استفاده کرد)، توسعه اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت (IUCN)^۳ تهیه شد و با حمایت صندوق جهانی پول برای حیات وحش (WWF)^۴ و برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP)^۵ به چاپ رسید. گزارش WCS از منظری اساساً «محافظه کارانه-زیست محیط گرایانه» استدلال می‌کرد (آدامس، ۱۹۹۰؛ کیرکبی، او کیفی و تایمبرلاک، ۱۹۹۵). و به دلیل داشتن تصویری «ضد فقر» مورد انتقاد قرار گرفت. رفتار و کردار مردم فقیر به منزله علت اصلی تخریب محیط زیست تلقی گردید، بی‌آنکه خود فقر به عنوان جزیی اصلی از مسأله توسعه-و-محیط زیست در نظر گرفته شود (سوسن، ۱۹۹۲). این واقعیت که گزارش IUCN (در مقدمه‌اش) صریحاً خواستار راهبردی برای غلبه بر فقر است نمی‌تواند این ایده را از نظر دور کند که این گزارش شدیداً تحت سیطره نگرانی‌های زیست محیطی است. در این رابطه، گزارش براندلند نمایانگر یک «معجون» مشخصاً متفاوت و نوعی نظم دهی به عناصر توسعه‌ای-زیست محیطی است. چنانکه بعدها براندلند توضیح داد: «اصطلاح توسعه پایدار قبل از تأسیس کمیسیون در پاره‌ای از متون استفاده شده بود. آنچه کمیسیون انجام داد، اعطای محتوایی جدید به این اصطلاح بود (یک محتوای به مراتب سیاسی‌تر)» (براندلند، ۱۹۹۷، ص. ۷۹).

توسعه پایدار: مفهوم بنیادین

دلالت‌ها و معانی ضمنی تغییر مورد بحث (یعنی گسترده کردن مفهوم توسعه پایدار) هنگامی که با سایر کاربردهای واژه «پایدار» مقایسه شوند، آسان‌تر قابل درک هستند. خود این واژه از ریشه لاتین *sus tenere* مشتق می‌شود که به معنای «حفظ کردن» (ردکلیف، ۱۹۹۳) است و البته حاوی هیچ نوع محتوای هنجاری ویژه‌ای نیست. دیکسون و فالون با نشان دادن سه کاربرد دیگر این واژه، زمینه ایضاح بیشتر آن را فراهم می‌سازند:

۱. به عنوان یک مفهوم فیزیکی صرف برای یک منبع واحد: در این معنا حیطه پایداری یا تداوم‌پذیری محدود است به یک سری منابع مقابل جایگزینی که جداگانه بررسی

3. International Union for the Conservation of Nature (IUCN)

4. World Wildlife Fund (WWF)

5. United Nations Environment Program (UNEP)

می‌شوند، و خود تداوم‌پذیری صرفاً کاربردی ندارد، جز اشاره به افزایش سالانه آن منابع، بدون کاهش مواد فیزیکی. حداکثر تولید مداوم، حداکثر برش^۶ مداوم و از این قبیل، نمونه‌هایی از منطق بنیادین این رویکرد هستند؛

۲. به عنوان یک مفهوم فیزیکی برای گروهی از منافع یا یک اکوسیستم؛ به عنوان مثال، انجام جنگل‌کاری بر اساس حداکثر برش مداوم ممکن است مشکلاتی در رابطه با فرسایش خاک، تغییراتی در میزان آب و سکونت حیات وحش و تنوع موجودات زنده، پدید آورد. در نتیجه تعامل سیستم، آنچه ممکن است به عنوان استعمال مداوم یک منبع واحد تعبیر گردد، در حقیقت و در چارچوب کل سیستم، ناپایدار و بی‌دوام باشد؛

۳. به عنوان یک مفهوم فیزیکی-اجتماعی-اقتصادی: اینجا هدف، سطح معینی از مواد فیزیکی یا تولید فیزیکی یک اکوسیستم خاص نیست، بلکه «افزایش مداوم سطح رفاه فردی و اجتماعی» تعیین نشده (دیکسون و فالون، ۱۹۸۹، ص. ۶). یا، مستقیماً بر طبق گفته گزارش «آینده مشترک ما»، سطح معینی از ارضای نیازهاست. این نوع سوم، همان کاربردی است که در گزارش «آینده مشترک ما» بسط یافته است.

در این زمینه اخیر، تعریف استاندارد توسعه پایدار در گزارش «آینده مشترک ما» این است: «توسعه‌ای که نیازهای زمان کنونی را برآورده می‌سازد، بی‌آنکه توانایی نسل‌های بعدی در ارضای نیازهای خود را تهدید یا انکار کند» (WCED، ص. ۴۳). همین تعریف است که در تفاسیر انتقادی و تأییدگر این گزارش تقریباً به طور عام به آن اشاره شده است. با این وصف، آنچه این اشارات اغلب از ذکر آن ناتوانند این است که تعریف اصلی به طور صریح توسط موارد زیر توصیف می‌شود:

«توسعه پایدار حاوی دو مفهوم کلیدی است: مفهوم «نیازها»، و به ویژه نیازهای اساسی فقرای جهان که باید اولویت اساسی به آنها داده شود؛ و ایده مربوط به محدودیت‌هایی که وضعیت تکنولوژی و سازمان اجتماعی بر توانایی محیط زیست در ارضای نیازهای کنونی و آتی تحمیل می‌کند» (WCED، ص. ۴۳).

ما در جای خود به این تعریف و مفاهیم کلیدی آن اشاره خواهیم کرد. در حالی که بخش اول این تعریف به اهمیت برآوردن نیازهای فعلی انسان اشاره می‌کند، بخش دوم طبق نظر رایج

(۱۹۹۵) به دو نکته اشاره می‌کند: نکته اول روی «احساس گناه ما به خاطر آنچه که روی این سیاره انجام داده‌ایم» انگشت می‌گذارد؛ در حالی که نکته دوم مربوط می‌شود به «میل انسانی ریشه‌دار به اطمینان یافتن در این باره که آینده بچه‌های ما روشن خواهد بود» (راید، ۱۹۹۵، ص. XVI). در حالی که فرد ممکن است بخواهد بر سر جبران کردن مدعای نخست راید جر و بحث کند (آیا ما واقعاً به طور عمدی به این سیاره صدمه زده‌ایم؟). در این مورد کمتر تردیدی هست که تعریف فوق مبتنی بر چشم‌اندازی است که می‌گوید ما، واقعاً قادریم به ظرفیت حافظ زندگی این سیاره برای نسل‌های آتی صدمه بزنیم. اینجا واقعاً وجود نوعی تضاد منافع بین نسلی واقعی، یا دست کم بالقوه، است که تا حدود زیادی به تعریف توسعه پایدار شکل می‌بخشد.

افزون بر این، ارضای نیازهای انسانی عمده‌ترین هدف توسعه تلقی می‌گردد (WCED، ص. ۴۳)؛ این ممکن است «هدف توسعه» نامیده شود (مالنس، ۱۹۹۰، ص. ۳). این مشخصه که این توسعه باید پایدار نیز باشد محدودیتی است که بر این هدف تحمیل می‌شود، و معنای آن این است که هر نسل فقط به روشهایی مجاز است منافع خود را تعقیب کند که سبب تضعیف توانایی نسل‌های آتی در ارضای نیازهایشان نشود. این را می‌توان «شرط پایداری» نامید (مالنس، ۱۹۹۰، ص. ۳). از آن جا که قید یا شرط تداوم‌پذیری و پایداری برای ارضای نیازهای آتی (که خود بخشی از آن چیزی است که توسعه پایدار بناست حفظ کند) شرطی ضروری است، شرط پایداری به جزیی ضروری از هدف توسعه بدل می‌شود و لذا سبب به هم پیوستگی این مفهوم می‌گردد. یا همانطور که مالنس فرموله می‌کند «قید یا شرط مذکور را همان هدفی الزامی می‌کند که تعقیب کردنش توسط آن قید، مشروط و محدود می‌شود» (مالنس، ۱۹۹۰، ص. ۷).

برخی از دلالت‌های اصلی این مفهوم

چارچوب و تعبیر فوق از توسعه پایدار، برای فهم ایده‌هایی که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، نتایج گسترده‌ای دارند. قبل از هر چیز، علاوه بر مشکلات زیست محیطی، تهدیدهای گوناگونی وجود دارند که می‌توانند نسل‌های آتی در ارضای نیازهای خویش را تضعیف کنند. در واقع، گزارش «آینده مشترک ما» به توصیف و شناسایی پاره‌ای موانع و محدودیت‌های

فرهنگی و تکنولوژیکی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بالقوه توسعه در آینده می‌پردازد. بارزترین نمونه تهدید ناشی از جنگ هسته‌ای جهانی است. بنابراین قید یا شرط پایداری فقط به تداوم‌پذیری زیست محیطی محدود نمی‌شود، گر چه خیلی‌ها ترجیح می‌دهند این اصطلاح را به این کاربرد محدود کنند (هیدوکروفت، ۱۹۹۶). یک نمونه، تعریفی است که در گزارش «مراقبت از زمین» (که دنباله گزارش نخست «راهبرد حفظ منابع جهانی» بود) آمده است. در این گزارش، توسعه پایدار به عنوان «بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی بشری در عین اینکه وی در محدوده توانایی اکوسیستم‌های حامی زندگی می‌کند» تعریف شده است. (p. 10, IUCN/UNEP/WWF, 1991) به یک معنا، این گزارش نشانگر تعریف دقیق تری است، اما به معنایی دیگر، نمایانگر محدودیت کاملی است که آشکارا اغلب تهدیدهای احتمالی دیگر برای توسعه آینده را از نظر دور می‌دارد.

اما با این همه، نگرانی برای محیط زیست در گزارش «آینده مشترک ما»، نیز جزئی اساسی از شرط پایداری است. این نگرانی به عنوان کمترین شرط و پیش نیاز توسعه پایدار طرح شده است و نیز تحت عنوان «تداوم‌پذیری فیزیکی» به آن اشاره شده است. «توسعه پایدار حداقل نباید نظام‌های طبیعی‌ای که حاصل حیات روی زمین هستند را به خطر اندازد: اتمسفر، آبها، خاکها، و موجودات زنده» (WCED، ص. ۴۵). در همین رابطه، تعریفی که در «مراقبت از زمین» ارائه شده است بخشی از همان تعریفی است که در گزارش «آینده مشترک ما» عرضه شده است.

نتیجه دوم چارچوب فوق این است که، همانطور که میدورکروفت نشان می‌دهد، این چارچوب نه یک نهاد خاص، نه الگوی خاصی از فعالیت و نه سرمایه زیست محیطی ویژه‌ای است که بناست حفظ شود، بلکه یک فرایند یا یک «فرایند توسعه» است (هیدوکروفت، ۱۹۹۶، ص. ۳). یا همانطور که ساشز مطرح می‌کند: «توسعه پایدار خواهان حفظ و نگهداری از توسعه است، نه خواستار محافظت از طبیعت» (ساشز، ۱۹۹۳، ص. ۱۰). این، نتیجه این واقعیت است که هدف توسعه به طور منطقی قبل از قید یا شرط پایداری می‌آید. این نکته نیز به نوبه خود دلالت‌های متعدد بسیار مهمی دارد.

نخست، نشان می‌دهد که تمام مسایل زیست محیطی لزوماً مسأله‌ای مربوط به توسعه پایدار نیستند. اهمیت این نکته در آن است که تا حدودی معین می‌کند که اثرات زیست

محیطی چگونه باید از چشم‌انداز توسعه پایدار بررسی و داوری شوند. این نکته را به اجمال مالنس بیان کرده است: «سیاستی که توسعه را به ضرب صدماتی که به محیط زیست می‌زند تأمین می‌کند، شرط پایداری را تا آنجا نقض می‌کند که این صدمات برای توسعه آینده نیز زیان‌آور باشند. سیاست‌ها را نباید دقیقاً بر مبنای اثرات زیست محیطی آنها مورد داوری قرار داد. این درست نقطه عزیمت کمیسیون جهانی است...» (مالنس، ۱۹۹۰، ص. ۷).

بنابراین یکی از پیش‌زمینه‌های توسعه این است که دستور حفظ گیاهان و حیوانات در گزارش «آینده مشترک ما» را قبل از هر چیز دیگر باید فهم و درک کرد. گذاشتن قید یا شرط پایداری برای هدف توسعه به این دلیل است که محیط زیست در مقابل ویرانی ناشی از نفس توسعه آسیب‌پذیر است (WCED، ص. ۴۶؛ مالنس، ۱۹۹۰، ص. ۵). بر همین سیاق، فعالیت‌های دارای اثرات زیست محیطی منفی است، لزوماً توسعه پایدار را نقض نمی‌کند. این درست مطابق است با فهم براندلند از این ایده:

«بارها به این استدلال برخوردیم که فلان یا بهمان فعالیت نمی‌تواند پایدار باشد، زیرا سبب مشکلات زیست محیطی می‌گردد. متأسفانه، ثابت شده است که تقریباً تمامی فعالیت‌ها به نحوی از انحاء سبب مشکلات زیست محیطی می‌گردند. بنابراین این سؤال که چه چیزی به توسعه پایدار کمک می‌کند باید «به طور نسبی» پاسخ داده شود. ما باید توجه کنیم که پیش‌زمینه کنشی که انجام می‌دهیم چیست و بدیل آن کدام خواهد بود و آیا اصلاً می‌توان کنش‌هایی دیگر را به جای این کنش برگزید... ما وادار می‌شویم به قضاوت‌های کلی و دشوار دست بزنیم. به همین دلیل است که معجونی از احساس دلبستگی از طرف بخش‌هایی از جنبش محیط زیست نسبت به مفهوم «توسعه پایدار» وجود داشته است» (براندلند، ۱۹۹۷، ص. ۷۹، ترجمه نویسنده).

به نظر می‌رسد براندلند در اینجا این نکته را بیان کند که فی‌المثل کشمکشی که بین شرکت SHELL Oil و سازمان صلح سبز در رابطه با کنترل آب‌های عمیق ایستگاه نفتی Brent Spar وجود داشت، باید همچون فعالیتی تلقی شود که لزوماً توسعه پایدار را نفی نمی‌کند. هر چند بحث کنترل آب‌های عمیق یک بحث زیست محیطی بسیار مهم است، اما این مناقشه را می‌توان در اینجا نسبت به ایده گسترده‌تر و دغدغه‌های توسعه پایدار، امری حاشیه‌ای تلقی کرد (برای مرور مناقشه Brent spar نگاه کنید به دیکسون و مک کولاک،

(۱۹۹۶).

دلالت دوم تفسیر فوق (که دال بر آن است که این فرایند توسعه است که باید حفظ شود) این است که فعالیتی که خود پایدار نیست، می تواند بخشی از فرایندی باشد که پایدار است (هیدوکروفت، ۱۹۹۶). این امر نه فقط در مورد رفتار اجتماعی، بلکه در مورد فعالیت هایی نظیر مصرف منابع قابل جایگزین و غیر قابل جایگزین نیز صدق می کند. اگر چنین نبود، منابع غیر قابل جایگزین هیچگاه مصرف نمی شدند. افزون بر این، و بر عکس دو کاربرد قبلی اصطلاح «پایداری» که دیکسون و فالن (۱۹۸۹) معرفی کردند، کاربرد سوم ممکن است دارای دلالت هایی برای مصرف منابع قابل جایگزین باشد که با آن دو کاربرد اول متناقض باشند. جنگل کاری مثال خوبی برای این نکته است. در حالی که دو کاربرد نخست فقط به افزایش سالانه این منبع یا حفظ ابعاد متفاوت اکوسیستم بدون کاهش مواد خام طبیعی، اشاره می کردند، کاربرد سوم بحث راجع به کاهش مداوم مواد خام طبیعی را پیش می نهد. همانطور که در گزارش «آینده مشترک ما» نیز آمده است: «پاک کردن جنگل ها برای کشاورزی ذاتاً اشتباه نیست، به شرط این که زمین برای کشاورزی جدید مناسب باشد و آنهایی را که مایل به سکونت روی آن هستند محافظت کند و کارکرد مفیدتری نظیر حفاظت آب پخشان ایفا نکرده باشد. اما جنگل ها اغلب بدون برنامه ریزی و فکر قبلی قطع و قمع می شوند» (WCED، ص. ۱۲۷).

در این رابطه، بکرمن (1994 b) به نظر می آید در این ادعایش که گزارش «آینده مشترک ما» آن چیزی را تقویت می کند که وی «مفهوم مطلق گرایانه»ی توسعه پایدار می نامد اشتباه کند، یعنی محیط زیستی که امروزه می بینیم باید «در همه اشکال آن» محافظت شود (بکرمن، 1994 b، ص. ۱۹۴). بار دیگر این پرسش که چه چیزی جزء اصلی سازنده توسعه پایدار است نسبی می شود. پاک کردن جنگل ها برای کشاورزی می تواند به شرط وجود پاره ای شرایط بخشی از توسعه پایدار باشد. به علاوه، واضح است که توسعه پایدار ممکن است بسته به سطح توسعه، در دسترس بودن منابع، حجم جمعیت، سطح ارضای نیازها، و بسته به امکان جایگزینی سرمایه های طبیعی و مصنوعی، برای کشورهای مختلف معناهای مختلفی داشته باشد.

توسعه پایدار و رشد اقتصادی

اغلب استدلال می‌شود که تکیه گزارش «آینده مشترک ما» بر رشد و تکنولوژی، توسعه پایدار را به یک «امر ثابت تکنولوژیک» تبدیل می‌کند. بی‌شک تکنولوژی و رشد اقتصادی بخش عمده‌ای از چارچوب راهبردی گسترده برای رسیدن به توسعه پایدار را تشکیل می‌دهند. با این حال، این امر پیچیده‌تر و منظم‌تر از آن است که فرجام «امر ثابت تکنولوژیک»^۷ بیان می‌کند. در واقع، می‌توان دلیل آورد که هم مخالفان و هم موافقان رشد بر نوعی تعصب ورزی نسبت به رشد در گزارش «آینده مشترک ما» تأکید ورزیده‌اند، و لذا در این تفسیر سهمیم بوده‌اند که توسعه پایدار اولاً و بالذات دال بر رشد اقتصادی است. فی‌المثل رایید (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که جامع بودن و مفصل بودن گزارش «آینده مشترک ما» تحت الشعاع عدم توجه آن به نیازهای انسانی و تعصب ورزی آن برای رشد اقتصادی قرار گرفته است... بدون تصریح و تعیین دقیق رشد سالم و جدیدی که از حیث اکولوژیک بی‌ضرر باشد، تأکید بر رشد در حقیقت به معنای ضدیت با نیروهای بالقوه تغییرات تکنولوژیک در غلبه بر محدودیت‌های اکولوژیک است (رایید، ۱۹۹۵، ص. ۶۵). بر همین منوال، وربورگ و ویگل (۱۹۹۷) معتقدند که توسعه پایدار بر همان راهبردهایی تکیه خواهد زد که رشد اقتصادی از کانال آنها محقق شده است.

با این حال، واقعیت مهم‌تر این است که وربورگ و ویگل همچنین (۱۹۹۷) استدلال می‌کند که سازگاری بین توسعه پایدار و رشد اقتصادی به محتوای تحلیل مفاهیم بنیادی نیازها و محدودیت‌ها و سایر مفاهیم به هم پیوسته بستگی دارد. اگر بناست تعاریف توسعه پایدار «اصلاً محتوایی داشته باشند» این مفاهیم باید تدقیق و تصریح گردند (وربورگ و ویگل، ۱۹۹۷، ص. ۲۵۱). اگر نتوانیم «چارچوب‌های ارجاعی هنجارمند و مفهومی را مورد توجه قرار دهیم، این اندیشه که توسعه پایدار راه حلی برای تهدید تلاشی محیط زیست است، مبهم می‌ماند، زیرا فاقد هر نوع فرمول‌بندی دقیق است» (وربورگ و ویگل، ۱۹۹۷، ص. ۲۵۱).

با وجود این، آنچه گزارش براندلند تصریح می‌کند این است که با توجه به نرخ‌های رشد جمعیت در حال حاضر، رسیدن به هدف کاهش فقر نیازمند «رشد درآمد» ملی در حدود سالانه ۵ درصد در اقتصادهای در حال رشد آسیا، ۵/۵ درصد در امریکای لاتین، و ۶ درصد در افریقا و آسیای غربی است (WCED، ص. ۵۰). برای کشورهای صنعتی، میانگین رشد توصیه

7. technological fix

۳.۴ درصد است. گفته می‌شد که این مقدار رشد برای اینکه کشورهای صنعتی نقشی در اقتصاد جهانی در حال رشد داشته باشند لازم است. این استدلال اخیر به درستی به عنوان «نظریه ریزه ریزه نشست کردن جهانی» تعبیر شده است، اما این فقط بخشی از معما است. نرخ‌های رشد تجویز شده فقط تحت شرایط زیر «از حیث اجتماعی و زیست محیطی پایدار» تلقی می‌شوند:

- ۱) اگر ملل صنعتی تغییرات کنونی در معنا و محتوای رشد خود را که به سوی فعالیت‌های کمتر مادی و کم انرژی سیر می‌کند و همچنین بهبودبخشی به کارایی‌شان در مصرف مواد و انرژی را ادامه دهند (WCED، ص. ۵۱)؛ و
- ۲) تغییر در معنا و محتوای رشد به منظور عادلانه‌تر کردن اثرات آن، یعنی به منظور بهبود توزیع درآمد (WCED، ص. ۵۲).

این شرایط مفصلاً در گزارش «آینده مشترک ما» تشریح شده‌اند و باید آنها را ابعاد تکمیل کننده هر نوع موضع طرفدار رشد دانست. سؤالی که بلافاصله باید طرح گردد این است که شرایط فوق‌الذکر چه تفاوت‌هایی با شرایط مورد نظر مخالفان رشد دارد. یکی از مهمترین مخالفان، هرمان دالی (۱۹۹۷، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳)، فی‌المثل استدلال (به همین شیوه و به همان اندازه انتزاعی) می‌کند که حجم فیزیکی ظرفیت پذیرش باید کاهش یابد. به عبارت دیگر، ماده-انرژی‌ای که به عنوان مواد خام دارای آنتروپی پایین از محیط زیست گرفته می‌شوند و به عنوان مواد زائد دارای آنتروپی بالا به محیط زیست برگردانده می‌شوند، باید کاهش یابند. این مسأله را «مسأله مقیاس»^۸ می‌نامند و وظیفه ما یافتن مناسب‌ترین مقیاسی است که با ظرفیت موجود زمین سازگار باشد؛ به عنوان مقیاسی که به لحاظ اکولوژیک تداوم پذیر است شناخته شود. سؤالی که به دنبال این می‌توان مطرح کرد این است که آیا گزارش «آینده مشترک ما» اصلاً به مسأله مقیاس اشاره می‌کند؟

طوری که من آن را می‌فهمم به دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم این کار را انجام می‌دهد؛ شیوه غیر مستقیم از طریق تغییر کیفیت رشد است؛ این شیوه دال بر تغییر در معنا و محتوای GNP به سوی رشدی است (در دست مثل رویکرد دالی) که کمتر مادی و کم انرژی است. چنانکه رابرت سی. پاهلک (۱۹۸۹) نشان می‌دهد تفاوت‌شان در این است که دالی تصور

می‌کند کاهش ضروری ظرفیت پذیرش در نهایت به کاهش GNP نیز منجر می‌شود. پاهلک این را نمی‌پذیرد و در این عدم پذیرش با پزی (۱۹۹۲)، راندرز (۱۹۹۴) و چندین نویسنده دیگر (از جمله نویسندگان گزارش «آینده مشترک ما») شریک است. این منابع مبنای نتیجه‌گیری آنها درباره این فرضیه است که رشد اقتصادی (یعنی رشد ارزش پولی تولید سالانه کالاها و خدمات) را می‌توان از رشد طبیعی (یعنی رشد جمعیت، مصرف انرژی، استفاده از منابع و تولید آلودگی) جدا کرد.

با این حال، ممکن بودن یا نبودن این امر ذاتاً و در درجه اول یک بحث تجربی است. اساس و جوهر نظریه «هنجارمند-مفهومی»^۹ این است که GNP باید به لحاظ ماده و انرژی از فشرده‌گی‌اش کاسته شود تا در حدود و ثغور اکولوژیک ممکن بتواند حفظ گردد. بالا رفتن یا پایین آمدن GNP گرچه مهمترین بحث موجود نیست، اما بحث مهمی است (یاکوب، ۱۹۹۱). در این معناست که می‌توان گفت مجادلات مربوط به رشد تا حدودی توسط کمیسیون جهانی برجسته شده است. طبق نظر یاکوب (۱۹۹۵)، این برجستگی اثرات زیر را به دنبال داشته است: «با کنار گذاشتن بحث بیهوده درباره «رشد صفر» که امواج قبلی دغدغه‌های زیست محیطی را ضعیف ساخت، اصطلاح توسعه پایدار توانسته است میزان بی‌سابقه‌ای از تعهد سیاسی دست کم زبانی نسبت به محیط زیست را ایجاد کند... جهانشمول بودن آن سبب پیدایش مجادلاتی پیرامون سیاست اقتصادی زیست محیطی شده است که به سادگی فروکش نمی‌کند» (یاکوب، ۱۹۹۵، ص. ۶۵).

اما گزارش «آینده مشترک ما»، همچنین به شیوه‌ای مستقیم‌تر نیز به مسأله مقیاس می‌پردازد. این گزارش با منعکس کردن بحث‌های مطرح شده توسط (مثلاً) فریتش (۱۹۹۵) و پاهلک (۱۹۸۹)، درباره ماهیت تعیین‌کننده انرژی در معادله توسعه پایدار موضع بسیار مشخصی اتخاذ می‌کند. در این گزارش گفته می‌شود که در نهایت دو چیز تعیین‌کننده موانع نهایی سر راه توسعه جهانی هستند: در دسترس بودن انرژی و ظرفیت زیست کره برای جذب محصولات فرعی مصرف انرژی. فرض می‌شود که آستانه این موانع بسیار پایین‌تر از سایر منابع مادی است، عمدتاً به دلیل کاهش ذخایر نفتی و افزایش تدریجی دی‌اکسید کربن که سبب گرم شدن زیست کره می‌شوند (WCED، صص. ۵۹-۵۸). بحث این نیست که هیچ مانع

9. normative-conceptual

احتمالی دیگری بر سر راه توسعه آتی جهانی وجود ندارد، بلکه این است که محدودیت‌های انرژی و مسأله تغییرات جوی قبل از هر چیز پدیدار می‌شوند و واقعاً ممکن است هم اکنون پدیدار شده باشند.

به نظر می‌رسد معدودی، از جمله هیأت بین‌المللی تغییرات جوی (IPCC)^{۱۰}، از این واقعیت آگاه باشند که گرم شدن زیست کره بیشتر از هر مسأله دیگری مبنای توصیه‌ها و پیشنهادات کمیسیون جهانی را تشکیل می‌دهد. در سراسر گزارش به مسأله تغییرات جوی اشاره می‌شود (WCED، صص ۲، ۵، ۸، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۳۷، ۵۸، ۵۹، ۱۷۶-۱۷۲). بر خلاف نظر بکرمن (۱۹۹۴، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵)، که مسأله گرم شدن زیست کره را کم و بیش موهوم می‌داند و آن را تهدیدی برای افزایش رفاه و توسعه پایدار به حساب نمی‌آورد، فرضیه گزارش «آینده مشترک ما» این است که مسأله تغییرات جوی «واقعی» است. به علاوه، این مسأله هم مسأله مقیاس است و هم مسأله عدالت؛ درست همانطور که در IPCC نیز چنین بود. این مسأله شامل توزیع بین نسل‌ها و درون نسل‌هاست.

طرح زیربنایی این نظریه کاملاً واضح و روشن است. اگر بناست ملل فقیر به اندازه ملل ثروتمند از سوخت‌های فسیلی استفاده کنند، این امر به احتمال فراوان به فاجعه‌ای اکولوژیک خواهد انجامید. با این وصف، در عین حال هدف توسعه مستلزم افزایش مصرف انرژی در کشورهای در حال توسعه است (فرضیه‌ای که همچنین در کنوانسیون اساسی سازمان ملل درباره تغییرات جوی^{۱۱}، طرح گردید). لذا «چالش اصلی توسعه» برآوردن نیازهای جمعیت در حال رشد جهان در حال توسعه، در بستر وابستگی متقابل اکولوژیک جهانی است. این نکته را مدعای زیر IPCC به خوبی اثبات کرده است:

«اولویت‌ها و مسؤولیت‌های فعلی و گذشته هر چه باشند، کنترل تغییرات جوی برای کشورهای ثروتمند در قرن آینده با تکیه کردن صرف بر عملکردهای خویش امکان‌پذیر نیست؛ هر چه این اقدامات عمده و اساسی باشند. همین واقعیت است که مشارکت جهانی در کنترل تغییرات جوی و لذا این بحث را ضروری می‌سازد که توزیع تلاش‌های معطوف به کنترل تغییرات جوی بر مبنایی جهانی تا چه حد عادلانه است» (IPCC).

10. Intergovernmental Panel on Climate Change (IPCC)

11. United Nations' Framework Convention on Climate Change

۱۹۹۵، ص. ۹۷).

عمده‌ترین تغییراتی که در این زمینه توسط کمیسیون پیشنهاد شده‌اند بر مبنای درک و فهم فوق‌الذکر از سر سخت‌ترین موانع توسعه قرار دادند. عقیده رایج (۱۹۹۵) که گزارش «آینده مشترک ما» فاقد هر نوع توصیف از آن چیزی است که بر سازنده یک رشد سالم اکولوژیک است، از این منظر به کلی اشتباه است. «تولید بیشتر با [امکانات] کمتر» (عنوان فصل هشتم گزارش «آینده مشترک ما») شرط لازم و نه «کافی» برای توسعه پایدار است. گزارش «آینده مشترک ما»، به منظور گریز از فاجعه اکولوژیک ناشی از مسأله تغییرات جوی، طرح انرژی پایین را توصیه می‌کند، که بر طبق آن «مصرف سرانه انرژی در کشورهای صنعتی ۵۰ درصد کاهش می‌یابد، تا بدین وسیله در پنجاه سال آینده مصرف آن در کشورهای در حال توسعه ۳۰ درصد افزایش یابد» (WCED، ص. ۱۷۳). این امر «نیازمند تغییرات ساختاری عمیق در نظم و ترتیبات نهادی و اقتصادی-اجتماعی است و یکی از چالش‌های عمده فراروی جامعه جهانی است» (WCED، ص. ۲۰۱). فزونتر، «کمیسیون معتقد است که هیچ گزینه واقع‌گرایانه دیگری در قرن بیست و یکم برای جهان وجود ندارد» (WCED، ص. ۱۷۴).

بنابراین به نظر می‌رسد هنگامی که رایج (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که گزارش «آینده مشترک ما» مایل نیست درباره کاهش سطوح مصرف در شمال به صراحت حرف بزند و سپس ادعا می‌کند که این گزارش حاوی نوعی تعصب شمالی (طرفداری از غرب) است، او به سادگی محدودیت‌های انسانی توسعه جهانی در گزارش «آینده مشترک ما» را نادیده می‌گیرد. این گزارش سطح مصرف را مسأله‌ای عام قلمداد نمی‌کند. بر عکس، «موانع متفاوتی بر سر راه مصرف انرژی، مواد، آب و خاک وجود دارد» (WCED، ص. ۴۵). اما این گزارش همچنین به وضوح بیان می‌کند که: «محدودیت‌های اساسی وجود دارند و تداوم‌پذیری نیز، مدت‌ها قبل از رفع این محدودیت‌ها، مستلزم آن است که دنیا باید دسترسی عادلانه به [شالوده] این منبع محدود را تضمین کند و فعالیت‌های تکنولوژیک را در راه‌هایی از این فشار به کار گیرد» (WCED، ص. ۴۵).

تا آنجا که من می‌توانم تشخیص دهم هیچ جای دیگری (انگونه که دابسون [۱۹۹۴، ص. ۴۱] اظهار کرده است) بیان نشده است که یگانه محدودیت‌های مهم آنهایی هستند که بر اثر وضعیت کنونی تکنولوژی و سازمان اجتماعی تحمیل شده‌اند. در عوض، تکنولوژی و

سازمان اجتماعی عوامل مهمی در تغییرات پیشرونده تلقی شده‌اند؛ این عوامل را می‌توان کنترل کرد و بهبود بخشید (WCED، ص. ۸). تا «انباشت دانش و توسعه تکنولوژی بتواند ظرفیت موجود منابع بنیادین را افزایش دهند» (WCED، ص. ۴۵). طبق نظر آدامس (۱۹۹۰، ص. ۵۹). این امر «شامل دگرگونی ظریف، اما بسیار مهم مفهوم اکولوژیک-محور توسعه پایدار است که از مفاهیم تداوم‌پذیری فیزیکی فراتر می‌رود و تا بستر اقتصادی-اجتماعی توسعه کشیده می‌شود». ظاهراً به دلیل تفسیر اشتباه دابسون از گزارش «آینده مشترک ما» و به دلیل دیدگاه متفاوت رایید درباره بحث محدودیت‌ها است که نتیجه‌گیری‌های آنها نیز با نتایج گزارش کمیسیون متفاوت است. قضیه این نیست که، طبق ادعای رایید، گزارش «آینده مشترک ما» فاقد رهنمود و توصیه درباره جزء سازنده رشد سالم اکولوژیک است، بلکه این است که رایید با آن مخالف است.

تحلیل وربورگ و ویگل (۱۹۹۷) از گزارش «آینده مشترک ما» به ویژه در این زمینه جالب توجه است. در حالی که تحلیل آنها گاهی اوقات منعکس کننده این تفسیر مشترک است که گزارش «آینده مشترک ما» بر رشد مرسوم تعصب دارد، نتیجه‌گیری‌هایشان هنگامی که به سازگاری بین توسعه پایدار و رشد اقتصادی در چارچوب نیازها و محدودیت‌ها اشاره می‌کنند، و همچنین زمانی که به روابط بین آزادی و همبستگی اشاره می‌کنند، در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. آنچه آنها در اینجا می‌یابند این است که به سادگی نمی‌توان فرض کرد که پایداری و رشد اقتصادی از حیث مفهومی و هنجاری با هم سازگارند (در حقیقت همان ایده‌ای است که در گزارش «آینده مشترک ما» طرح شده است).

توسعه پایدار - تکنولوژی یا اخلاق؟

ویلفرد بکرمن در مقاله‌ای مشهور و بحث‌انگیز مفهوم توسعه پایدار را اساساً معیوب و ناقص توصیف می‌کند، زیرا «این مفهوم ویژگی‌های فنی مسیر خاصی از توسعه را با دستور اخلاق تعقیب این مسیر ادغام می‌کند» (بکرمن، 1994 b، ص. ۱۹۳). بکرمن به عنوان راهی دیگر، استدلال می‌کند که توسعه پایدار را باید یک مفهوم فنی ناب دانست، که طی آن یک مسیر توسعه پایدار به عنوان مسیری تعریف می‌گردد که در برهه خاصی از زمان قابل حفظ است. اینکه باید از این مسیر پیروی کرد یا نه، مطلب بسیار دشواری است. در دیدگاه بکرمن، اکثر

تعاریف توسعه پایدار حاوی شکلی از دستور اخلاقی هستند، بی‌آنکه احساس نیاز کنند که توضیح دهند چرا این دستور اخلاقی باید اولویت یابد.

فیلسوف نروژی جان وتلسن (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که این امر در مورد گزارش براندلند نیز صادق است. مفهوم توسعه پایدار در مقابل پس‌زمینه‌ای از فرضیات راجع به الزامات و وظایف اخلاقی نهاده می‌شود، بی‌آنکه این الزامات و وظایف مستقیماً شرح و بررسی می‌شوند. به عنوان واکنشی اولیه به این قبیل نظرات می‌توان بر این عقیده بود که گزارش «آینده مشترک ما» به رغم آنکه درباره بنیان فلسفی الزامات و تکالیف اخلاقی توضیح نمی‌دهد، لیکن این بدان معنا نیست که موضعش سست و لرزان است. با تصدیق این قضیه که ابعاد اخلاقی این گزارش بیشتر تلویحی و ضمنی است، تا تصریحی و آشکار، باز هم می‌توان گفت که معنا و مضمونی اخلاقی به وضوح در گزارش «آینده مشترک ما» القاء می‌شود. خود کمیسیون اعلان می‌دارد که موضوعات طرح شده در این گزارش «برای کیفیت زندگی روی زمین (و در واقع برای خود زندگی) اهمیت والایی دارند» و اینکه این موضوعات «نشان می‌دهند که بقا و سعادت انسان چگونه بستگی به موفقیت ما در ارتقای توسعه پایدار تا حد یک اخلاق جهانی دارد» (WCED، ص. ۳۰۸). این اخلاق جهانی مبتنی است بر قبول تکالیف و الزامات در بستر تاریخی خاصی از آگاهی در حال رشد زیست محیطی، تهدیدهای اکولوژیک و بسط دادن نابرابری‌های شمال-جنوب و برنامه‌ها (مک مانوس، ۱۹۹۶). در این بستر گسترده‌تر است که پیوند بین «هدف توسعه» و «شرط پایداری» باید به عنوان یک موضع اخلاقی جامع فهم و درک گردد.

بنابراین در حالی که بکرمن (1994 b) از مفهوم فنی توسعه پایدار طرفداری می‌کند، گزارش «آینده مشترک ما» صریحاً چنین راهبردی را رد می‌کند. این امر با توجه به فرمان کمیسیون برای تعریف و تعیین «اهداف الهام بخش برای جامعه جهانی»، کمتر جای تعجب است. با این وصف، آنچه جالب است این است که کمیسیون اصول اخلاقی مورد نظرش را به شیوه‌ای غیر مستقیم و غیر تبلیغی طرح می‌کند. مبنای استدلال این گزاره است که مسایل فنی و هنجاری جدایی‌ناپذیرند (WCED، ص. ۴۳). عقیده بر این است که حتی پایداری فیزیکی «نیز حفظ نمی‌گردد، مگر آنکه سیاست‌های توسعه به مسایلی همچون تغییر در دسترسی به منابع و تغییر در توزیع هزینه‌ها و مزایا توجه کنند» (WCED، ص. ۴۳). بنابراین این سؤال که آیا

فلان توسعه به لحاظ فیزیکی پایدار است، به این مسایل و ملاحظات بستگی خواهد داشت. تغییر در دسترسی به منابع و تغییر در توزیع هزینه‌ها و مزایا جزء اصلی فزاینده تعیین سطح پایداری فیزیکی است.

مثلاً در شرایطی که منابع کمیاب هستند، گونه‌ای توزیع که در آن، اقلیت کوچکی از جمعیت جهان اغلب منابع را در کنترل دارند باید در برهه زمانی طولانی‌تری از آن نوع توزیع که در آن، منابع کمیاب به طور مساوی میان جمعیت جهان تقسیم می‌گردد، امکان‌پذیر و میسر گردد. در نتیجه، این سؤال که چه چیز به لحاظ فیزیکی پایدار است، بدون در نظر گرفتن بحث توزیعی و تعیین اینکه فرد واقعاً می‌خواهد چه چیزی را حفظ کند و توسعه بخشد، پاسخی نمی‌یابد (لافرتن و لانگهل، ۱۹۹۸). بنابراین، حتی مفهوم محدودتر و «فنی» پایدار فیزیکی (حداقل پیش نیاز توسعه پایدار) را نمی‌توان از ملاحظات مربوط به عدالت اجتماعی جدا ساخت (WCED، ص. ۴۳).

پس، ساختار منطق چارچوب اخلاقی توسعه پایدار چیست؟ از منظر کنونی، پاسخ این سؤال در کوشش صریح کمیسیون برای مرتبط ساختن محیط زیست و توسعه در یک مقیاس جهانی نهفته است. این نکته را می‌توان با تشریح متن و در عین توجه به رابطه بین عدالت اجتماعی و ارضای نیازها؛ رابطه بین عدالت اجتماعی و فرصت برابر؛ و تلاش برای توضیح دادن «نیازها» بر «خواست‌ها» یا «آروزها»، نشان داد.

عدالت اجتماعی به مثابه ارضای نیاز انسانی و مطالعات فرهنگی

رابطه نزدیکی بین ارضای نیاز و عدالت اجتماعی در گزارش «آینده مشترک ما» وجود دارد. عدالت اجتماعی را می‌توان معادل ارضای نیازهای انسان دانست. نیازهایی که به نوبه خود سازنده اصلی هدف بنیادین توسعه در توسعه پایدار هستند (لافرتن و لانگهل، ۱۹۹۵؛ لافرتن، ۱۹۹۶؛ لانگهل، ۱۹۹۶). از سوی دیگر، شرایط یا قید پایداری پیش شرط عدالت اجتماعی بین نسل‌هاست، زیرا نقض شرط پایداری به معنای تضعیف توانایی نسل‌های آتی در ارضای نیازهای خویش است. افزون بر این، ادعا می‌شود که دغدغه عدالت اجتماعی بین نسل‌ها باید «به لحاظ منطقی به عدالت در میان هر یک از نسل‌ها نیز گسترش یابد» (WCED، ص. ۴۳). این امر نمایانگر (همانطور که در تصویر ۱ ترسیم شده است) دو بعد متفاوت عدالت در مفهوم

تصویر ۱: ابعاد جغرافیایی و زمانی توسعه پایدار

جهانی	ملی	
II. عدالت اجتماعی درون نسل جهانی موجود	I. عدالت اجتماعی درون نسل ملی موجود	درون یک نسل
IV. عدالت اجتماعی بین نسل های جهانی	III. عدالت اجتماعی بین نسل های ملی	بین نسل ها

توسعه پایدار است.

با وجود این، واضح نیست که چرا دغدغه عدالت اجتماعی بین نسل ها باید «به لحاظ منطقی» عدالت بین هر نسل را نیز در برگیرد. در ابتدا به نظر می رسد دلیل منطقی آن منوط به این دعوی تجربی باشد که فقر «علت و معلول اصلی مسایل زیست محیطی جهانی است» (WCED، ص. ۳) و اینکه «جهانی که در آن فقر و بی عدالتی فراگیر است همیشه در معرض بحران های اکولوژیک و جز آن خواهد بود» (WCED، ص. ۴۴). اینها دعوی های تجربی هستند و کمیسیون با تکیه بر این دعوی ها استدلال می کند که عدالت اجتماعی پیش شرط پایداری نیز هست. بنابراین، «خود کاهش فقر پیش شرط توسعه سالم زیست محیطی است» (WCED، ص. ۶۹). با این حال، هنوز می توان استدلال کرد که رابطه متقابل بین مسایل زیست محیطی و فقر فقط تا حدی می تواند «منطق» حاکم بر عدالت بین نسلی و میان نسلی را توضیح دهد، و این که در واقع این بنیان تجربی، بنیانی ضعیف است. نویسندگان متعددی سرشت این رابطه را نقد کرده اند و استدلال شده است که تز «فقر-محیط زیست» آشکارا اشتباه است (اکولوژیست، ۱۹۹۳، و انگلسن، ۱۹۹۷). این مسأله را می توان به شیوه های متفاوتی تفسیر کرد.

نخست، آن را می توان منحصرأً به عنوان یک فرضیه تجربی تفسیر کرد. براندلند (۱۹۹۷) اظهار می دارد که این نظریه از حیث تجربی، اگر نه برای تمام مسایل زیست محیطی، دست کم برای بسیاری از آنها، درست است. با این حال، به نظر می رسد مناقشه بر سر رابطه «فقر-محیط زیست» را یک عدم توافق اساسی راجع به این نکته تشدید کند که عمده ترین مسایل

زیست محیطی کدام‌اند؟ آیا آن نوع مسایلی هستند که توسط کشورهای ثروتمند و صنعتی ایجاد می‌شوند؟ یا نه، مسایلی هستند که از جمعیت زیاد و فقر در کشورهای توسعه نیافته جنوب نشأت می‌گیرند؟ به طور کلی، به نظر می‌آید نوعی توافق بر سر این قضیه در حال ظهور باشد که برخی نمونه‌های مجزا وجود دارند که به موجب آنها مقتضیات فقر در جنوب مسایل بومی را تقویت می‌کنند، و همچنین بر سر این قضیه نیز که مسایل ایجاد شده توسط کشورهای ثروتمندتر شمال (به ویژه تغییرات جوی و کاهش هوای پاک) در سطح جهانی آشکارا جدی‌تر هستند.

دوم، تز «فقر-محیط زیست» به عنوان یک ضرورت سیاسی برای کمیسیون قلمداد شده است. برای پیشگیری از مواجهه شمال-جنوب، برای WCED ضروری بود تا به شیوه‌ای مثبت بین توسعه اقتصادی و مباحث زیست محیطی پیوند ایجاد کند. اگر فقر علت عمده مسایل زیست محیطی است و رشد اقتصادی به کاهش فقر کمک می‌کند، پس رشد اقتصادی همچنین برای محیط زیست نیز خوب است و در نتیجه به طور غیر مستقیم به حل مسایل زیست محیطی یاری می‌رساند (انگلن، ۱۹۹۷). از این دیدگاه، رشد اقتصادی بیانگر آن است که شما در واقع می‌توانید کمک خود را داشته باشید و ثمره آن را نیز برداشت کنید، تا این که توسعه پایدار با خواسته‌های کشورهای در حال توسعه در زمینه رشد و پیشرفت سازگار گردد. این تفسیر به رغم آنکه حاوی نوعی حقیقت است، لیکن این واقعیت را تبیین نمی‌کند که کشورهای G77 در جلسه ویژه سازمان ملل در نیویورک، در ژوئن ۱۹۹۷، که برای ارزیابی پیشرفت «دستور کار ۲۱»^{۱۲} بزرگ‌رار شد، مرتب سعی کردند در سند نهایی «رشد اقتصادی پایدار» را جایگزین «توسعه پایدار» سازند (نایبورگ، ۱۹۹۷). اگر «توسعه پایدار» طبق درک عمومی رشد اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد، چرا چین و سایر کشورهای توسعه نیافته آن را بسیار محدود کننده می‌دانند؟

دیدگاه سوم، درباره تز «فقر-محیط زیست» بر آن است که اولویت اعطا شده به فقرای جهان چیزی مستقل از این نظریه است. بدان معنا که حتی اگر این نظریه نادرست باشد و هیچ رابطه روشنی بین فقر و تلاش محیط زیست موجود نباشد، چارچوب بنیادین گزارش «آینده مشترک ما» باز هم در راستای اولویت بخشی به نیازهای اساسی فقرای جهان خواهد بود.

چنان که در این گزارش آمده است، فقر «فی نفسه یک شر» است (WCED، ص. ۸) و توسعه پایدار مستلزم برآوردن نیازهای اساسی همگان است و لذا این فرصت را در اختیار همه می‌گذارد که آرزوهایشان برای زندگی بهتر را تحقق بخشند (WCED، ص. ۸). این مبنای اخلاقی همچنین «منطق» فیما بین عدالت بین نسلی و میان نسلی را تبیین می‌کند. این نکته را از زاویه‌ای دیگر و با نگاه به آن دسته از تعاریف توسعه پایدار که بعد میان نسلی عدالت را از نظر دور می‌دارند نیز می‌توان توضیح داد. آموندسن و دیگران (۱۹۹۱) فی‌المثل استدلال می‌کنند که باید مفهوم «توسعه پایدار» را به مبحث عدالت بین نسلی محدود ساخت. تعریف آنها این است: «توسعه، پایدار است به شرطی که امکانپذیر باشد و اوضاع و احوال زندگی نسل‌ها در طی روند توسعه بدتر نشود» (آموندسن و دیگران ۱۹۹۱، ص. ۲۱). مشابه این تعریف را می‌توان در شرحی که IPCC از آنچه که آنها «مفهوم اقتصادی توسعه پایدار» می‌نامند پیدا کرد، جایی که بیشتر بر عدالت بین نسلی، انباشت سرمایه و پایداری تأکید می‌شود (IPCC، ۱۹۹۵، ص. ۴۰).

کنار گذاشتن بعد میان نسلی در این تعاریف نه فقط با اولویت اصلی گزارش «آینده مشترک ما» (یعنی ارضای نیازهای اساسی فقرای جهان)، بلکه با توسعه پایدار به مثابه یک هدف الهام بخش نیز در تضاد است، زیرا در آن صورت توسعه پایدار موازی فقر همگانی و شرایط فلاکت بار زندگی اکثر جمعیت جهان خواهد بود. صرف نظر از ایجاد وضعیت بسیار بد برای فقرای جهان، این امر این واقعیت را نیز کتمان می‌کند که شرایط زندگی تا حدود زیادی تعیین کننده شانس‌های زندگی فرد و ترکیب‌بندی نسل‌های آتی است (لافرتی و لانگهل، ۱۹۹۵). چرا در حالی که بچه‌های خود شما (درون نسلی) شانس اندکی برای رسیدن به بزرگسالی دارند، ناراحت عدالت بین نسلی باشید؟

به بیان دیگر، در تعریف توسعه پایدار، رابطه‌ای «منطقی» بین عدالت بین نسلی و عدالت میان نسلی وجود دارد. اولییتی که به فقرای جهان داده می‌شود قیدی اخلاقی است برای مسیرها یا جهت‌های احتمالی توسعه. دقیق‌تر، این اولویت را می‌توان نوعی تلاش برای رد کردن فرض نهفته در مقاله گارت هاردین با عنوان «اصول اخلاقی قایق نجات»:

«هر ملت ثروتمندی همچون قایق نجاتی است که پر از افراد به یک اندازه ثروتمند است. فقرای جهان در سایر ملل در قایق‌های پرجمعیت هستند. در ادامه می‌توان گفت که فقرا

از قایق‌های خود بیرون می‌پرند و به امید پذیرفته شدن در قایق ثروتمندان یا به امید استفاده از «خوراکی‌ها» روی عرشه، لحظاتی در آب شنا می‌کنند. مسافران سوار بر قایق نجات ثروتمندان چکار باید بکنند؟ این محوری‌ترین سؤال «اصول اخلاقی قایق نجات» است» (هاردین، ۱۹۷۷، ص. ۲۶۲).

پاسخ هاردین به پرسش فوق این است که آن قایق نباید «شناگران» دیگری را بپذیرد. اگر «توسعه پایدار» یک مفهوم فنی صرف بود، راه حل ارایه شده توسط هاردین (با توجه به این فرض که مسیر توسعه مورد بحث در معنایی فیزیکی تداوم‌پذیر و پایدار است) راه حلی معتبر برای توسعه پایدار بود. اگر فقط یک مفهوم فنی صرف بود، در آن صورت دلالت‌ها و معناهای «توسعه پایدار» از حیث خط‌مشی در این معنا نامحدود می‌بود.

با این حال، ساخت منطقی توسعه پایدار به گونه‌ای است که احتمال بالا را منتفی می‌سازد. پیام اصلی این است که هر نوع تلاش برای بازداشتن فقر از صدمه زدن به طبیعت از طریق فقیر نگه داشتن آنها راه حلی نیست که با معنای اصلی و چارچوب راهبردی توسعه پایدار سازگار باشد. توسعه پایدار «مستلزم برآوردن نیازهای همگان و گذاشتن فرصت تحقق آرزوها برای زندگی بهتر در اختیار همگان است» (WCED، ص. ۴۴). کوتاه سخن، چنانکه از عنوان گزارش «آینده مشترک ما» بر می‌آید، «اصول اخلاقی قایق نجات» کنار گذاشته می‌شود. فقط یک قایق وجود دارد و ما یا آن را برای همه قابل سفر می‌سازیم یا همه غرق می‌شویم.

سرانجام، می‌توانیم پروبلماتیک «فقر-محیط زیست» را به عنوان بخشی از یک گفتمان ایدئولوژیک نگاه کنیم (می‌توان گزارش «آینده مشترک ما» را به عنوان کوششی جهت خلق یک ایدئولوژی سوسیال-دموکراتیک و مقدمه‌ای ضروری برای لیبرالیسم نوین جهانی تعبیر کرد-کاری که انجام شده است). مثلاً آدامز هنگامی که ایده فوق را بخشی از «اصلاح طلبی کینزی نسبتاً آسان» در سطح جهانی قلمداد می‌کند همین موضع را بر می‌گزیند (آدامس، ۱۹۹۰، ص. ۶۵). مک مانوس استدلال می‌کند که «مفهوم فریبنده توسعه پایدار» سبب شکل‌گیری یک «نقطه حمایت‌گری ضد هژمونی مؤثر» برای بازسازی قوه ابتکار لیبرالیسم نوین و سوسیالیسم موجود شد (مک مانوس، ۱۹۹۶، ص. ۵۱). ارضای نیاز، اشتغال کامل، رشد اقتصادی، باز توزیع، و عدالت اجتماعی نیز کلیدی‌ترین مفاهیم در سنت سوسیال-دموکراتیک

بوده‌اند. گرو هارلم براندلند^{۱۳} در دو جا به طور غیر مستقیم از این دو دیدگاه حمایت می‌کند: نخست هنگامی که وی بر آیین محافظه‌کاری مسلط، که در هنگام تصویب کمیسیون بر کل سیاست غربی تسلط داشت، تأکید می‌ورزد، و دوم هنگامی که کمیسیون‌های قبلی سازمان ملل (آنهايي که بعد از ویلی برانت و الوف پالم نامگذاری شدند) را تحت عنوان «واکنش‌هایی سوسیال-دموکراتیک» به روندهای موجود معرفی می‌کند (براندلند، ۱۹۹۷، صص. ۷۶-۷۵).

عدالت اجتماعی به مثابه فرصت برابر

دیگر بعد عمده چارچوب اخلاقی گزارش «آینده مشترک ما» اصل فرصت برابر است. در حالی که نیازهای اساسی نقطه شروع هستند، هدف توسعه‌ای عدالت اجتماعی را می‌توان منعکس کننده ارزشهای «لیبرال» نیز تلقی کرد، ارزشهایی که از ارضای صرف نیازهای انسانی فراتر می‌روند. شاید این بعد از چارچوب اخلاقی دشوارترین بعد به لحاظ تجزیه و تحلیل باشد، اما متون متفاوتی وجود دارند که می‌توان آنها را منعکس کننده اصل فرصت برابر بین نسل‌ها و میان نسل‌ها دانست. موارد زیر مربوط به رابطه بین نسل‌ها هستند: «فقدان گیاهان و حیوانات می‌تواند تا حدود زیادی قدرت انتخاب نسل‌های آتی را محدود سازد؛ به همین دلیل توسعه پایدار مستلزم حفظ گیاهان و حیوانات است» (WCED، ص. ۴۶). درباره منابع غیر قابل جایگزین نیز همین استدلال استفاده می‌شود: «توسعه پایدار مستلزم آن است که میزان کاهش منابع غیر قابل جایگزین باید گزینه‌های انتخاب را تا کمترین حد ممکن از بین ببرد» (WCED، ص. ۴۶).

اصل فرصت برابر همچنین به عنوان اصلی درون نسل خودمان نیز طرح می‌گردد: «... توسعه پایدار مستلزم آن است که جوامع هم از طریق افزایش امکانات بالقوه نتیجه‌بخش و هم از طریق تضمین فرصت‌های برابر برای همگان، نیازهای انسانی را برآورده سازند» (WCED، ص. ۴۴). و افزون بر این، «آنچه نیاز است رویکرد جدیدی است که در آن تمام ملت‌ها به سوی نوعی از توسعه گام بردارند که تولید را با مسأله حفظ و افزایش منابع پیوند دهد و این هر دو را با فراهم ساختن مبنای معیشتی مناسب و دسترسی مساوی به منابع مرتبط سازد» (WCED، ص. ۳۹). بنابراین، اصل فرصت برابر باید به عنوان جزء لاینفکی از مفهوم توسعه پایدار تلقی گردد.

به علاوه، این اصل در رابطه با مسیرهای احتمالی توسعه، بیشتر از رویکرد نیازهای اساسی، محدود کننده به نظر می‌آید. در حالی که فراهم کردن نیازهای اساسی برای نسل‌های آتی پیوند دارد با کمترین شرط لازم برای توسعه پایدار (تداوم‌پذیری فیزیکی)، اصل فرصت برابر بین نسل‌ها (آنچنانکه در معادله فوق بیان شده است) همچنین نیازمند حفظ موجودات گیاهی و حیوانی است. این نکته تا اندازه‌ای اهداف نسبتاً جاه طلبانه برای حفظ منابع را که در گزارش «آینده مشترک ما» بیان شده‌اند تبیین می‌کند (WCED، ص. ۱۶۶). به این معنا که گستره کلی مناطق حفاظت شده باید به منظور ایجاد نمونه‌ای نمایان از اکوسیستم‌های جهانی دست کم سه برابر گردند.

نیازها، آرزوها، و محدودیت‌ها

سرانجام، به نظر می‌رسد مفهوم توسعه پایدار بیانگر این امر باشد که تأمین نیازهای اساسی (مواد غذایی، بهداشت اولیه، شغل، انرژی، مسکن، تأمین آب، بهداشت عمومی) باید بر تعقیب آرزوهای شخصی مورد نزاع ترجیح داده شوند. این اصل به یکسان در مورد عدالت بین نسلی و میان نسلی صدق می‌کند. وربورگ و ویگل (۱۹۹۷) استدلال می‌کنند که این اصل در واقع دال بر آن است که همبستگی باید به اندازه آزادی اهمیت داشته باشد. به عقیده آنها، مفهوم آزادی اغلب در رابطه با مفاهیم نیازها و محدودیت‌ها تعریف می‌شود؛ همچنانکه مثلاً در شیوه استفاده برلین (۱۹۶۸) از این مفهوم دیده می‌شود که آزادی با «فقدان موانع بر سر راه تأمین آرزوهای بشری» یکی گرفته می‌شود. از سوی دیگر، مفهوم توسعه پایدار مستلزم آن است که آرزوها باید به منظور حمایت از تأمین نیازهای اساسی محدود گردند. گزارش «آینده مشترک ما» در این زمینه بیانگر آن چیزی است که وربورگ و ویگل «همبستگی انسان‌مدارانه» می‌نامند: تمایلی مبتنی بر «احساس توجه توأم با احترام به دیگران در تمام انسان‌های هم‌نوع» که مرتبط باشد با «تأمین نیازهای انسانی برای تضمین سطح قابل قبولی از کیفیت زندگی» (وربورگ و ویگل، ۱۹۹۷، ص. ۲۵۸). چنانکه متن زیر نشان می‌دهد، قرائت آنها از گزارش «آینده مشترک ما» مفهوم فوق را آشکارا در انتهای معادله کلاسیک «آزادی-برابری» سابقین (۱۹۵۲) در لیبرالیسم غربی، یعنی بلافاصله بعد از واژه «برابری» قرار می‌دهد:

«تفاسیر شاخص مفهوم آزادی و همبستگی در چارچوب مرجع مدرن از دو طریق به

چالش کشیده می‌شوند؛ از طریق اولویت بخشیدن به نیازهای اساسی بدون توجه به همبستگی و دغدغه زیست محیطی، و از طریق علاقه به ایجاد قید و شرط برای نیازها در غرب مرفه به منظور تعقیب دوباره آرزوها در چارچوب محدودیاتی که ظرفیت رایج اکوسیستم‌ها تحمیل می‌کند. اهمیت فوق‌العاده‌ای که به تأمین نیازهای اساسی داده می‌شود دال بر آن است که ایده همبستگی انسان مدارانه جزء اصلی توسعه پایدار است و نه صرفاً ضمیمه‌ای برای مفهوم آزادی» (وربورگ و ویگل، ۱۹۹۷، ص. ۲۵۹).

همچنین این تفسیر ظاهراً با تعبیر خود براندلند نیز سازگار است. از دیدگاه وی، مفهوم توسعه پایدار حاکی از «نوعی همبستگی نوین بین نسل‌ها و میان نسل‌ها» است (براندلند، ۱۹۹۷). با این حال هنگامی که وربورگ و ویگل نتیجه می‌گیرند که این نظریه هر نوع دلیل موجه برای رشد اقتصادی را نفی می‌کند، آنها طوری استدلال می‌کنند که گویی رشد تجویز شده در گزارش «آینده مشترک ما» رشد اقتصادی در معنای سنتی آن است و فراموش می‌کنند که کمیسیون همچنین موانع سر راه خواسته‌های فردی را دارای پیوند نزدیکی با موانع اساسی سر راه توسعه جهانی می‌دانست. این نکته در سطور زیر بیان می‌شود:

«استانداردهای زندگی که از حداقل ممکن فراتر می‌روند پایدار هستند فقط به شرطی که استانداردهای مصرف در همه جا معطوف به پایداری بلندمدت باشند. با این وصف، بسیاری از ما فی‌المثل در الگوهایمان در مصرف انرژی فراسوی ابزارهای زیست محیطی جهانی زندگی می‌کنیم. نیازهای مدرک به طور اجتماعی و فرهنگی تعیین می‌یابند، و توسعه پایدار نیازمند تقویت ارزشهایی است که شوق آن دسته از استانداردهای مصرف هستند که در چارچوب محدوده‌های اکولوژیک امکان پذیر باشند و «همه» بتوانند به طور عقلانی خواهان آنها باشند» (WCED، ص. ۴۴. تأکید از نویسنده است).

به رغم آنکه گزارش «آینده مشترک ما» (همانطور که راید [۱۹۹۵] نشان می‌دهد) توجه اندکی به توضیح مفهوم نیازها دارد، این مفهوم جزئی لاینفک از تفسیر WCED از توسعه پایدار است. بکرمن (b 1994) در این رابطه استدلال می‌کند که از آن جا که «نیازها» مفهومی ذهنی است، تعریف توسعه پایدار در گزارش «آینده مشترک ما» نیز «به کلی بی‌فایده» است. این تعریف راجع به اینکه برای تأمین نیازهای نسل‌های آتی چه چیزی باید حفظ گردد هیچ دستورالعمل واضحی ارائه نمی‌کند؛ دلیلش آن است که آدمیان در زمان‌های متفاوت و در

فضاهای فرهنگی و ملی متفاوت، از این حیث که چه «نیازهایی» را مهم می‌دانند با هم متفاوت هستند (بکرمن، 1994 b، ص. ۱۹۴).

با وجود این، من عقیده دارم که انتقاد از گزارش مذکور در این زمینه جداً مبالغه‌آمیز بوده است. می‌توان بی‌درنگ وجود درک‌های متفاوت از مفهوم نیازها را پذیرفت بی‌آنکه به بی‌فایده بودن این مفهوم برای توسعه پایدار فتوا داد. نیازهایی که گزارش «آینده مشترک ما» معرفی می‌گردند در واقع کاملاً ویژه و شخصی هستند و، درست مثل مفهوم جان رالزی (۱۹۷۱) «کالاهای اولیه»، می‌توان آنها را ابزار عام معیشت تلقی کرد، ابزاری که هر فرد صرف نظر از طرح-معیشتی ذهنی‌اش نیازمند آن است (نگاه کنید آموئدسن و دیگران، ۱۹۹۱). دشوار است ببینیم که چگونه نیاز به شغل، غذا، انرژی، و نیازهای اساسی به هم پیوسته‌ای نظیر مسکن، ذخیره آب و بهداشت را در ارتباط با سیاست‌های آینده می‌توان بی‌ربط پنداشت. افزون بر این، بسیاری از پیشنهادات موجود در گزارش «آینده مشترک ما» بر این فرض معین استوارند که نیازها تا حدود زیادی به طرز اجتماعی و فرهنگی ساخته می‌شوند. این سؤال که کدام دسته از نیازها باید تغییر یابند یا محدود شوند به حدود و ثغور تعیین شده برای توسعه جهانی بستگی دارد. درست همانطور که گزارش «آینده مشترک ما» نمی‌خواهد مصرف را مسأله‌ای عام قلمداد کند (زیرا موانع مختلفی بر سر راه مصرف انرژی، مواد خام، آب و خاک وجود دارد)، هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که آن دسته از نیازها و علایق را که بدون صدمه به ارضای نیازهای دیگران در حال یا آینده می‌توان آنها را تعقیب و جستجو کرد، تغییر داد. فی‌المثل هیچ دلیل جالب توجهی وجود ندارد که سعی کنیم نیاز به آموزشی، زیبایی‌شناسی یا یکپارچگی اجتماعی را محدود سازیم.

بحث نیازها را همچنین می‌توان با تمایزی که مالنس (۱۹۹۵) بین تفسیرهای «سخت» و «آسان» از پایداری می‌گذارد ربط داد. مالنس خاطر نشان می‌سازد که وقتی که ادعا می‌شود توسعه پایدار «مستلزم تقویت ارزشهایی است که از آن دسته از استانداردهای مصرف حمایت می‌کنند که در چارچوب محدوده‌های اکولوژیک امکانپذیر باشند و همگان به یکسان به آنها دسترسی داشته باشند»، این ادعا حاکی از آن است که آدمیان معاصر به جای آنکه به خواست دشوار کاستن از آرزوهایشان تن بدهند به تقویت ارزشها و کنش‌هایی نوین کمک کنند که اصول کلی پایداری را منعکس می‌سازند. اگر به مفهوم نیاز در چارچوب فراخ‌تر «ظرفیت

موجود) نگاه شود، ضرورت ارزشها و کنش‌های نوین تابع محدودیت‌ها و امکانات موجود خواهد بود. در آن صورت، تمایز بین خواست‌های سخت و آسان تابع این امر خواهد شد که فرد در هر مورد چقدر به محدودیت‌های طبیعت و مخاطراتی که در ارضای نیازها موجود است نزدیک می‌شود.

توسعه پایدار به مثابه بنیانی برای مشارکت جهانی

عموماً این نکته پذیرفته شده است که ایده توسعه پایدار که در گزارش «آینده مشترک ما» مطرح گشته است اساساً به منظور ایجاد یک پل هنجاری-مفهومی جهت مرتبط ساختن دغدغه‌های زیست محیطی و امکانات بالقوه توسعه طرح گشته بود. دلالت‌های مربوط به سیاست‌گذاری که از این چهارچوب بر می‌آیند بر فرضیاتی درباره محدودیت‌ها یا موانع متکی‌اند (محدودیت‌های اکولوژیک، اجتماعی، فرهنگی، تکنولوژیک، اقتصادی و به ویژه سیاسی): «توسعه پایدار در تحلیل نهایی باید بر اراده سیاسی مبتنی گردد» (WCED، ص. ۹). توسعه پایدار، مسیر یا جهتی از توسعه را معرفی می‌کند که از دیدگاه کمیسیون سبب حفظ پیشرفت انسانی «نه فقط در بعضی جاها و برای چند سال، بلکه در کل سیاره و برای آینده‌های دور دست» می‌گردد (WCED، ص. ۴). در همین معنا و بستر بود که کمیسیون خواست نابرابری‌ها و برنامه‌های بین شمال و جنوب را از میان بردارد.

کمیسیون تأکید کرد که واژه «توسعه» را باید در «گسترده‌ترین مفهوم» آن استفاده کرد. این بدان معنا بود که توسعه پایدار مستلزم تحول در هر کشور بود: «این واژه [توسعه] اغلب برای اشاره به فرایندهای تغییر اجتماعی و اقتصادی در جهان سوم به کار می‌رود. اما یکی‌سازی توسعه و محیط زیست در هر کشوری، فقیر یا غنی، لازم است. جستجوی توسعه پایدار مستلزم تغییرات در سیاست‌های داخلی و بین‌المللی هر ملت است» (WCED، ص. ۴۰).

در حالی که رشد اقتصادی برای حل مسایل مربوط به فقر و توسعه‌نیافتگی ضروری تلقی می‌گردد، «دوره نوین رشد اقتصادی» نه دوره‌ای بی‌مسأله و نه مساوی کشورهای توسعه یافته یا در حال توسعه محسوب می‌شود. توسعه پایدار مستلزم رشد اقتصادی در جایی است که نیازهای اساسی تأمین نشده‌اند. در سایر جاها، رشد اقتصادی فقط به شرطی ملازم پایداری است که «معنا و محتوای رشد منعکس‌کننده اصول کلی پایداری باشد» (WCED، ص. ۴۴).

به علاوه رشد سریع اقتصادی به همراه توزیع نزولی درآمدها به مراتب بدتر است از رشد اقتصادی کند به همراه توزیع دوباره به نفع فقرا (WCED، ص. ۵۲).

از این رو مفهوم بنیادین و چارچوب راهبردی زیربنایی برای توسعه پایدار نوعی مشارکت جهانی را پی‌ریزی می‌کنند که در بستر آن خواست‌ها و چالش‌های کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه با هم متفاوت هستند. چالش عمده فراروی کشورهای در حال توسعه ریشه کن کردن فقر و جستجوی گونه‌ای توسعه به لحاظ زیست محیطی حساس، از طریق رشد اقتصادی و باز توزیع داخلی است. وظیفه کشورهای توسعه یافته سه وجه دارد:

(۱) کمک به ریشه کن کردن فقر از طریق افزایش مساعدت‌ها در زمینه توسعه به طور اساسی؛

(۲) تغییر الگوهای تولید و مصرف از راه کاهش مصرف انرژی و صادرات CO₂. تا جایی که فزونی مصرف انرژی و صادرات CO₂ ضروری را در کشورهای در حال توسعه مجاز شمرد؛

(۳) توسعه و انتقال تکنولوژی که به لحاظ زیست محیطی سالم باشد، به منظور هموار کردن راه گذار به یک مسیر یا جهت برای توسعه پایدار. افزون بر این، کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه هر دو باید به منظور حفظ نمونه‌ای نمایا برای اکوسیستم‌های زمین، گستره کلی مناطق تحت حفاظت را سه برابر سازند.

در این رابطه تصدیق این نکته مهم است که کمیسیون، کشورهای در حال توسعه را از اتخاذ الگوهای پایدار تولید و مصرف معاف نمی‌کند: «نسخه برداری صرف در جهان در حال توسعه از الگوهای مصرف انرژی در کشورهای صنعتی نه ممکن است و نه مطلوب» (WCED، ص. ۵۹). این الگوهای «دگرگون شده» (یا پایدار) مصرف و تولید (اساساً با توجه به کاهش مصرف انرژی و صادرات CO₂) است که باید کپی شوند. با این حال، کمیسیون از پیش فرض می‌کند که در واقع الگوهای تولید و مصرف بدیل وجود دارند که قابل کپی و نسخه برداری هستند. متأسفانه امروزه به نظر می‌رسد که با افزایش مصرف انرژی و صادرات CO₂ در کشورهای توسعه یافته، هیچ چیز یا تقریباً چیزی برای کپی و نسخه برداری وجود ندارد.

با این حال، هدف و گوهر «مشارکت جهانی» (تقسیم کار بین کشورهای توسعه و در حال توسعه و چارچوبی راهبردی برای تحقق توسعه پایدار) به عنوان برنامه‌ای عام در گزارش «آینده

مشترک ما) قابل دسترسی هستند. کمیسیون مسیر یا جهتی از توسعه را طرح ریزی کرد که، به طور نظری در هر سطحی، سبب رفع بحران‌های زیست محیطی جهانی و توسعه‌ای خواهد شد (مسیری که تحلیل حاضر سعی کرده است آن را منسجم، یکپارچه و جامع نشان دهد تا بدین وسیله «اخلاق جهانشمول» را توجیه و تضمین کند).

ملاحظات نهایی

بدیهی است که گزارش «آینده مشترک ما» موضوعات و مباحث متعددی را دست نشان می‌کند که در این مقاله مورد بحث قرار نگرفته‌اند: نقش تکنولوژی و اقتصاد بین الملل، رشد جمعیت، تأمین مواد غذایی، صنعت، چالش شهری، سرنوشت مردم، صلح و امنیت، طرح‌هایی برای تغییر حقوق و نهادی، از عمده‌ترین آنها هستند. با این حال، هدف مقاله حاضر ارایه تفسیری از گزارش «آینده مشترک ما» در معنای تیلوری کلمه (۱۹۸۵) بوده است: روشن ساختن آنچه به عقیده من انسجام و معنای بنیادین در متنی است که اغلب به عنوان متنی متناقض و آشفته قلمداد شده است. بدون انکار این نکته که گزارش براندلند مستعد تفاسیر مختلف است، من بر این عقیده پافشاری کرده‌ام که یک «مفهوم بنیادین» و یک «چارچوب راهبردی کلی» در این متن وجود دارد. اجازه دهید به رسم نتیجه‌گیری حداقل یکی از دلالت‌های عمده این دیدگاه را برملا سازم.

بسیاری از تحلیل‌گران جدید معتقدند که نتایج فرایند UNCED، نوعی بازسازی اولویت‌های مورد نظر گزارش «آینده مشترک ما» است، همراه با این که به ویژه «دستور کار ۲۱»، نیز به عقیده آنها بر گونه‌ای توازن توسعه-زیست محیط در سمت و سوی زیست محیطی و معطوف به بازار تأکید کرده است (میدلتون، اوکیفی و مویو، ۱۹۹۳؛ کیرکبی، اوکیفی و تاپمبرلاک، ۱۹۹۵؛ و مک کانوس، ۱۹۹۶). «دستور کار ۲۱» همچنین به خاطر عدم تمایل آن به اولویت‌ها از میان موضوعات مختلف مورد اشاره، به شدت توسط دولت نروژ مورد نقد قرار گرفت (وزارت محیط زیست نروژ، ۱۹۹۳، ۱۹۹۲). عقیده بر این است که اولویت تأمین نیازهای اساسی فقرای جهان («مفهوم کلیدی» درجه اول) در مقام یک اولویت عمده نادیده گرفته شده است. بنابراین مشارکت جهانی توصیه شده در گزارش «آینده مشترک ما» هنوز جای تفسیر دارد.

ممکن است حتی کسی بخواهد برای تبیین این مشارکت جهانی از راه اشاره به این نکته شروع کند که دست کم در مورد تغییرات جوی، کاهش فی نفسه فقر نمی تواند پیش زمینه‌ای برای توسعه‌ای سالم از حیث محیط زیست باشد. در واقع، ممکن است خلاف آن درست باشد، و در آن صورت ما ناچار خواهیم بود برای مبارزه با فقر جهانی به اندیشه‌های ناب اخلاقی و ایدئولوژیک رجعت کنیم. با این حال، کشورهای جنوب به طور فزاینده‌ای این نکته را روشن ساخته‌اند که نمی‌خواهند آن دسته از موانع رشد را که کشورهای شمال نخواستند بر خود تحمیل کنند بپذیرند، پس ما می‌مانیم و یک نیاز ناپایدار و خطرناک به نوعی منطق یکپارچه محیط زیست و توسعه که در گزارش «آینده مشترک ما» طرح شده است.

از این زاویه، آنچه اهمیت دارد حفظ تفسیری از مفهوم توسعه پایدار است که این مفهوم را نوعی چارچوب کلی راهبردی-هنجارمند می‌داند، چارچوبی برای طراحی و توصیف کامل ضرورت تعادل بین پایداری فیزیکی و عدالت نسلی و همبستگی جهانی، و البته نه طراحی آن به عنوان یک «طرح کلی» برای مسیرهای مشابه توسعه در تمام کشورها، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزشهای اساساً منسجم که در یک مسیر بدیل «واقعاً متفاوتی» سیر می‌کنند. این تفسیر دست کم یک راه حل صریحاً اخلاقی و کم و بیش پراگماتیک برای وفور مشکلات فوق‌العاده خطرناک ارایه می‌کند. به عنوان بدیلی برای «اصول اخلاقی قایق نجات»، من بر این عقیده‌ام که پیام راهبردی-هنجارمند گزارش «آینده مشترک ما» واضح تر، به لحاظ مفهومی منسجم تر، و بالقوه متناسب تر از آن چیزهایی است که منتقدان بی‌شمار آن معتبر می‌دانند.

پیام عمده گزارش «آینده مشترک ما» این است مجموعه جهانی مسایل محیط زیست-و-توسعه^۴ را نمی‌توان مورد عنایت و توجه قرار داد، مگر آنکه همزمان به ارکان بنیادین سه‌گانه پایداری فیزیکی، عدالت نسلی و همبستگی جهانی توجه کرد. توسعه پایدار ابزارهایی مضمونی برای این کار فراهم می‌کند و نوعی مشارکت جهانی را توصیه می‌کند که در آن باید نابرابری‌های شدید و دستور کارهای متفاوت شمال-جنوب از بین برود.

منابع

1. Adams, W.M. (1990). "**Green Development. Environment and Sustainability in the Third World**". London: Routledge.
2. Amundsen, et al. (1991). "Hva er bærekraftig utvikling?" "**SosialØkonomen**", (3): 20-26.
3. Angelsen, A. (1997). "Miljøproblemer og Økonomisk utvikling: Bidrar vekst til å bedre eller Ødelegge miljøet?" "**SosialØkonomen**", (7): 20-28.
4. Beckerman, W. (1994a). "Foreword", In "**Global Warming: Apocalypse or Hot Air?**", (R. Bate and J. Morris, eds.). IEA Studies on the Environment, No. 1.
5. Beckerman, W. (1994b). "'Sustainable Development': Is it a Useful Concept?" "**Environmental Values**", 3 (3): 191-209.
6. Beckerman, W. (1995). "How would you like your 'Sustainability', Sir? Weak or Strong? A Reply to My Critics", "**Environmental Values**", 4: 169-179.
7. Berlin, I. (1968). "**Four Essays on Liberty**". Oxford: Oxford University Press.
8. Brundtland, G.H. (1997). "Verdenskommisjonen for miljø og utvikling ti år etter: Hvor står vi i dag?" ("The World Commission for Environment and Development: Where Do We Stand Today?"). "**ProSus: Tidsskrift for et bærekraftig samfunn**", (4): 75-85.
9. Daly, H.E. (1977). "**Steady-State Economics. The Economics of Biophysical Equilibrium and Moral Growth**". San Francisco: W.H. Freeman and Company.
10. Daly, H.E. (1992). "Allocation, distribution, and scale: Towards an economics that is efficient, just and sustainable", "**Ecological Economics**", 6 (3): 185-193.
11. Daly, H.E. (1993). "The economist's response to ecological issues", In "**Sustainable Growth: A Contradiction in Terms?**", (Report of the Vissert' Hooft Memorial Consultation). The Ecumenical Institute, Château de Bossey, pp. 39-52.
12. Dickson, L. and A. McCulloch (1996). "Shell, the Brent Spar and Greenpeace: A Doomed Tryst", "**Environmental Politics**", 5 (1): 122-129.
13. Dixon, J.A. and L.A. Fallon (1989). "The Concept of Sustainability: Origins, Extensions, and Usefulness for Policy", Washington: The World Bank, Environment Department, Division Working Paper No. 1989-1.
14. Dobson, A. (1996). "Environment Sustainable: An Analysis and a Typology", "**Environmental Politics**", 5 (3): 401-428.
15. "**The Ecologist**", (1993). "**Whose Common Future? Reclaiming the Commons**", London: Earthscan Publications.
16. Fritsch, B. (1995). "On the Way to Ecologically Sustainable Economic Growth", "**International Political Science Review**", 16 (4): 361-374.
17. Hardin, G. (1977). "Living on a Lifeboat", In "**Managing the Commons**", (G. Hardin and J. Baden, eds.). New York: W.H. Freeman and Company.

18. IPCC (1995). "Climate Change 1995. Economic and Social Dimensions of Climate Change. Contributions of Working Group III to the Second Assessment Report of the Intergovernmental Panel on Climate Change". Cambridge: Cambridge University Press.
19. IUCN/UNEP/WWF (1980). "World Conservation Strategy. Living Resource Conservation for Sustainable Development", Gland, Switzerland: IUCN.
20. IUCN/UNEP/WWF (1991). "Caring for the Earth. A Strategy for Sustainable Living". Gland, Switzerland: IUCN.
21. Jacob, M.L. (1996). "Sustainable Development: A Reconstructive Critique of the United Nations Debate", Gothenburg: University of Gothenburg.
22. Jacobs, M. (1991). "The Green Economy. Environment, Sustainable Development and the Politics of the Future", London: Pluto Press.
23. Jacobs, M. (1995). "Sustainable Development, Capital Substitution and Economic Humility: A Response to Beckerman", "Environmental Values", 4: 57-68.
24. Kirkby, J., P. O'Keefe and L. Timberlake (eds) (1995). "The Earthscan Reader in Sustainable Development", London: Earthscan.
25. LaCourt, T.D. (1990). "Beyond Brundtland: Green Development in the 1990s", London: Zed Books.
26. Lafferty, W.M. (1996). "The Politics of Sustainable Development: Global Norms for National Implementation", "Environmental Politics", 5 (2): 185-208.
27. Lafferty, W.M. and O. Langhelle (eds) (1995). "Bærekraftig utvikling: Om utviklingens mål og bærekraftens betingelser". Oslo: Ad Notam Gyldendal.
28. Lafferty, W.M. and O. Langhelle (eds) (1998). "Towards Sustainable Development: The Goals of Development and the Conditions of Sustainability". London: Macmillan Press.
29. Langhelle, O. (1996). "Sustainable Development and Social Justice", Paper presented at the IPSA Roundtable on The Politics of Sustainable Development, Oslo, Norway, 26 April.
30. Malnes, R. (1990). "The Environment and Duties to Future Generations", Oslo: Fridtjof Nansen Institute.
31. Malnes, R. (1995). "Valuing the environment", Manchester: Manchester University Press.
32. McManus, P. (1996). "Contested Terrains: Politics, Stories and Discourses of Sustainability", "Environmental Politics", 5 (1): 48-73.
33. Meadowcroft, J. (1996). "Planning, Democracy and the Demands of Sustainable Development", Paper presented at IPSA Roundtable on The Politics of Sustainable Development, Oslo, Norway, 26 April.
34. Middleton, N., P. O'Keefe and S. Moyo (1993). "The Tears of the Crocodile: From Rio to Reality in the Developing World". London: Pluto Press.
35. Ministry of the Environment (1992-93). "St. meld. nr 13 om FN-konferansen om miljø og utvikling i Rio De Janeiro. White paper No. 13", Oslo: Norwegian Ministry of the

- Environment. 148 "**International Political Science Review** 20(2)" Murcott, S. (1997)
"Appendix A: Definitions of Sustainable Development. <http://www.sustainableliving.org/appendix-a.htm>.
36. Nyborg, M. (1997). "Earth Summit + 5: Nedtur i New York", "**ProSus. Tidsskrift for et bærekraftig samfunn**", 3: 45-55.
37. O'Riordan, T. (1993). "The Politics of Sustainability", In "**Sustainable Environmental Economics and Management. Principles and Practice**", (K.R. Turner, ed.). London: Belhaven Press.
38. Paehlke, R.E. (1989). "**Environmentalism and the Future of Progressive Politics**". New Haven: Yale University Press.
39. Pezzey, J. (1992). "Sustainability: An Interdisciplinary Guide", "**Environmental Values**", 1 (4): 321-362.
40. Randers, J. (1994). "The Quest for a Sustainable Society: A Global Perspective", In "**The Notion of Sustainability and its Normative Implications**", (G. Skirbekk, ed.). Oslo and Bergen: Scandinavian University Press.
41. Rawls, J. (1971). "**A Theory of Social Justice**". Oxford: Oxford University Press.
42. Redclift, M. (1993). "Sustainable Development: Needs, Values, Rights", "**Environmental Values**", 2 (1): 3-20.
43. Reid, D. (1995). "**Sustainable Development: An Introductory Guide**". London: Earthscan.
44. Sabine, G.H. (1952). "The Two Democratic Traditions", "**Philosophical Review**", 61: 451-474.
45. Sachs, W. (1993). "Global Ecology and the Shadow of 'Development'", In "**Global Ecology. A New Arena of Political Conflict**", (W. Sachs, ed.). London: Zed Books.
46. Soussan, J.G. (1992). "Sustainable Development", In "**Environmental Issues in the 1990s**", (S.R. Bowlby and A.M. Mannion, eds.). New York: John Wiley & Sons.
47. Taylor, C. (1985). "Interpretation and the Sciences of Man", In "**Philosophy and the Human Sciences: Philosophical Papers 2**", (C. Taylor, ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
48. Verburg and Wiegel (1997). "On the Compatibility of Sustainability and Economic Growth", "**Environmental Ethics**", 19: 247-265.
49. WCED (The World Commission on Environment and Development) (1987). "**Our Common Future**". Oxford: Oxford University Press.
50. Wetlesen, J. (1995). "En global bærekraftig etikk?" In "**Bærekraftig Utvikling. Om Utviklingens mål og bærekraftens betingelser**", (W.M. Lafferty and O. Langhelle, eds.). Oslo: Ad Notam Gyldendal.
51. Worster, D. (1993). "The Shaky Ground of Sustainability", In "**Global Ecology: A New Arena of Political Conflict**", (W. Sachs, ed.). London: Zed Books.